هو العلیم

بررسی روایات احتیاط (6)

تحلیلی از ارشادی بودن روایات احتیاط

سلسله دروس خارج اصول فقه ـ احتیاط ـ جلسهٔ دویست‌وهفتادودوم

استاد
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس‌الله‌سرّه

أعوذُ بِالله مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم
بِسمِ الله الرَّحمَنِ الرَّحيم

اشكال بر ارشادی بودن روايات احتياط

بحث در ارشاديت اين روايات براي لزوم احتياط و وجوب احتياط شرعي بود، اشكال كردند كه اگر ارشاد به وجوب احتياط باشد؛ بنابراين بايد قبلاً احتياط واجب باشد و با وجوب احتياط ديگر لزومي براي اين روايات نيست و تحصيل حاصل است و اگر اين وجوب احتياط قبلاً ثابت نشده باشد بنابراين اين روايات چگونه حكم واقع را جعل مي‌كند درصورتي‌كه فرض بر ارشاديت اين روايات است، نه بر جعل حكم واقع؟! اين اشكال بود.

پاسخ به اشكال

جوابي كه عرض شد و به تعبير ديگر آن جواب مطرح است اين است كه اين ارشاديت روايات لازم نيست حتماً به حكم ثابتِ مطروحِ منقول باشد؛ همان‌طور كه راجع به اوامر مولويه ممكن است يك امري قبلاً از طرف مولا صادر شده باشد و بعد مولا در امر بعدي، آن امر بعدي را بر امر قبلي مترتب مي‌كند، خب قطعاً اين ارشاديت در اينجا ثابت است؛ مثل اينكه در روز سبت امر كند كه يَجب إكرام العلماء يوم الجمعة و بعد در روز اثنين يا در روز ثلاثاء تأكيد مي‌كند و مي‌گويد كه آن امري را كه من كردم، شما حتماً آن را اتيان كن يا شما اوامر من را در اين هفته و در اين اسبوع اتيان كن. خب مشخص است كه اين امر مولا ناظر به همان امر قبلي است كه أكرم العلماء باشد و به عبارت ديگر مي‌توان گفت كه اوامر ارشادي اصلاً امر نيستند؛ بلكه فقط جنبهٔ حكايي دارند. والاّ امر همان امر اول است و در واقع آن يجب إكرام العلماء امر است؛ اما هيچ‌كدام از اوامر ارشادي [اين‌طور نيستند] و فقط صورت امريه دارند؛ ولي باطن آنها امر نيست و حكايت مي‌كند و تأكيد مي‌كند و هيچ جنبهٔ آمريّت و مولويّت يعني جنبهٔ آمريّت در اوامر ارشادي لحاظ نشده است.

من‌باب‌مثال اوامري كه اوامر استهزائيه است، آيا اين اوامر واقعاً امر هستند؟! امر نيستند. مثلاً دارد به عاجز امر مي‌كند به‌عنوان استهزاء و به‌عنوان سخريه كه إفعل كذا، اين امر نيست و استهزا است؛ حالا صورتش صورت امريه است ولي در واقع اصلاً امر نيست.

عدم جنبهٔ امريت در اوامر ارشاديه

اوامر ارشادي واقعاً جنبهٔ امريت ندارند و فقط يك جنبهٔ حكايت از همان ما وَقَع و ما ثَبَت و اينها دارند؛ اين مسئله راجع به اوامر ارشادي است. ولي يك نكته‌اي كه از ديد اصوليين تابه‌حال مخفي مانده اين است كه اينها بعضي از اوامر را اشتباهاً اوامر ارشادي تلقي كردند و من‌باب‌مثال گفتند كه «فَإذا أَمَرتُكُم بِهِ فَأتوا مِنهُ ما استَطَعتُم» امر ارشادي است و ارشاد به همان اوامر مولا است كه اوامر ماسبق و اوامر ما تَعطى فى المستقبل است يااينكه گفتند كه ﴿أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِى ٱلْأَمْرِ مِنكُمْ﴾[1] اوامر ارشادي است كه اين جداي از اوامر منقوله از طرف مولا چيز ديگري نيست؛ ﴿أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ﴾ يعني اوامري كه از طرف مولا نقل شده است و مولا اضافه بر آن ديگر چيزي نخواسته است

---

[1] ***بحار الأنوار***، ج ۲۲، تتمة أبواب أحواله صلّى الله عليه و آله من البعثة إلى نزول المدينة، باب ۳۷، ص ۳۱، ح ۱۴.
معاد شناسی، ج ۲، ص ۹۰:
«[رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم فرمودند] آنچه را كه من به شما امر مي‌كنم، پس به‌جاى بياوريد به‌قدرى كه استطاعت داريد.»

و يااينكه مثلاً راجع به همين اوامر احتياط اينها گفته‌اند كه اگر اين اوامر باشد، ارشاد به همان حكم عقل است يا حكم در موارد رجحان احتياط يا به موارد وجوب احتياط كه دلالت بر رجحان احتياط مي‌كند در موارد شبهات محصوره ـ علم اجمالي ـ يا شبهات قبل الفحص كه در آنجا طبعاً وجوب احتياط و وجوب كفّ و توقف ثابت است. گفته‌اند كه اين اوامر، اوامر ارشادي است.

ولي همان‌طوري‌كه عرض شده است اصلاً مبناي اوامر ارشادي جنبهٔ آمريت ندارد و فقط جنبهٔ حكايت دارد نه بيشتر؛ ولي ما در اين اوامر جنبهٔ آمريت لحاظ مي‌كنيم مثلاً ﴿يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡ﴾، اصلاً بر نفس اين آيه و بر نفس اين تعبير و بر نفس اين كلام و بر نفس اين قضيه عنايت آمريت ملاحظه مي‌كنيم. وقتي مي‌گويد: ﴿أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡ﴾ به اين معنا نيست كه آن اوامر منقولهٔ مِن قَبل و آن اوامر منقولهٔ ما مضىٰ را اطاعت كنيد يا اوامر آن اولي الأمر و ائمه‌اى كه بعداً مي‌آيند را اطاعت كنيد و هيچ جنبه‌اي در آن نيست. يعني فقط يك امري است كه اگر مولا هم نمي‌گفت، خيلي مسئله تفاوتي نداشت. حالا چه مولا بگويد: ﴿أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ﴾ يا نگويد، مسئله فرق نمي‌كند.

يا مثلاً در همان روايات شبهه كه دارد «قِف عِندَ الشُّبهة» و «الوقوفُ عِندَ الشُّبُهاتِ خَيرٌ مِنَ الاقتِحامِ فِي الهَلَكاتِ» اگر طبق بياني كه راجع به اوامر ارشادي هست، ما بايد بگوييم كه در اينجا اصلاً اين اوامر يا اين روايات از طرف ائمه عليهم‌السّلام هم نيامده باشند، اشكالي ندارد و اصلاً بي‌جهت گفته‌اند كه «قِف عِندَ الشُّبهة»! دليل و ضرورت و احتياجي براي طرح اين روايات در اين موارد نيست؛ به‌خاطر اينكه در شبهات علم اجمالي كه مشخص است كه در اينجا بايد به همان اشتغال يقيني كفّ نفس از اطراف شبهه كرد و به روايات احتياط كاري ندارد؛ يعني اگر ما روايات احتياط «قِف عِندَ الشُّبهة» و «الوقوفُ عِندَ الشُّبُهاتِ خَيرٌ مِنَ الاقتِحامِ فِي الهَلَكة» را نداشتيم، به اطراف علم اجمالي عمل مي‌كرديم؟! عمل نمي‌كرديم. پس اينكه إنائين مشتبهين بين الماء و الخمر هست، در يك همچنين موردي برفرض كه اوامر شبهه و روايات از ناحيهٔ ارتكاب شبهه نباشد، آيا شما نسبت به إنائين كفِّ نفس نمي‌كنيد؟! نه! خود همين علم اجمالي منجِّز است، چه شما روايات وقوف در شبهه داشته باشيد يا روايات وقوف در شبهه نداشته باشيد.

يا من‌باب‌مثال آيا شما در شبهات قبل الفحص ـ حالا در آنجا اين بحث مي‌آيد و بحث هم مي‌كنيم فعلاً به‌عنوان مقدمه صحبت مي‌كنيم ـ براي كفّ نفس احتياج به روايات شبهه داريد؟! نه، عقل در اينجا مي‌گويد و نقل در اينجا حاكم است كه روايات شبهات قبل الفحص را از باب «هلّا تَعَلَّمتَ»[1] يا ايجاب علم اجمالي به متابعت از يقين يا ظنّ در باب انسداد اقتضاء مي‌كند كه انسان در اينجا كفِّ نفس كند. در اينجا نياز نداريم.

ناسازگاری لسانِ روایات احتیاط با حقیقت اوامر ارشادیه

بنابراين آيا واقعاً بيننا و بين الله اين روايات شبهه با اين شداد و غلاظي كه در اين روايات هست مثل «لا تُجامِعوا فى النِّكاحِ عَلَى الشُّبهةِ ... فإنّ الوُقوف عِند الشُّبهةِ خيرٌ مِن الاقتِحامِ فى الهلكةِ» يا مثلاً در موارد ديگر آن كلام نهي اكيد امام باقر عليه‌السّلام به برادرشان زيد كه اگر تو در يقين هستي [به يقينت عمل كن] والاّ [پيرامون شك و شبهه مگرد]،[2] آيا اين اوامر و نواهي به اين غلاظ و شداد صرف

---

[1] ***الأمالي***، شيخ مفيد، ج ۱، المجلس السادس و العشرون، ص ۲۲۷، با قدری اختلاف.

[2] ***وسائل الشيعة***، ج ۲۷، أبوابُ صِفاتِ القاضى و ما يجوزُ أن يقضى بِه، باب ۱۲ ـ بابُ وُجوبِ التّوقُّف و الاحتياطِ فى

حكايت است كه حالا نبود هم نبود؟! يعني واقعاً اين روايات با اين حدّت و شدت فقط مثل اوامر ارشادي جنبهٔ حكايي دارد؟! معنا ندارد كه جنبهٔ حكايي باشد! اين معنا ندارد كه شما در اينجا بگوييد كه هرچه هست مربوط به اوامر و نواهي ماسبق است و هيچگونه تأكيد و هيچگونه الزام و آمريتي نسبت به اين عبارات و تعابير نيست و اينها همه لغو و بي‌جهت است، رجحان احتياط است ارشاد و حكايت است! درحاليكه اين‌طور نيست.

وقتي امام با اين حدّت و شدت مي‌گويد: «لا تُجامِعوا فى النِّكاحِ عَلى الشُّبهةِ ... فإنّ الوُقوف عِند الشُّبهةِ خيرٌ مِن الاقتِحامِ فى الهلكةِ»، چطور ما اين را دالّ بر رجحان احتياط بگيريم، يا ارشاد به همان احكام شبهات محصوره بگيريم، يا قبل الفحص بگيريم؟! درحاليكه مورد، مورد شبهۀ قبل الفحص نيست. حالا برفرض بگوييم كه مورد، مورد شبهه قبل الفحص است. اين لحن روايت و اين لحن امام با آن تعريفي كه راجع به اوامر ارشادي كرديم جور درنمي‌آيد! اين لحن جور درنمي‌آيد!

بررسی حقيقت اوامر و نواهی روايات احتياط

بنابراين اين اوامر چه اوامري است؟ پس اين اوامر اوامري است كه دلالت بر يك تأكيد جداي از آن مفاد و مدلول اوامر ماضيه يا اوامر و نواهي آتيه و مستقبله مي‌كند؛ اوامر و نواهي آتيه و نواهي مستقبله دالّ بر مفاد و مدلول خودشان هستند. امري كه امام مي‌كند واجب الاتباع است و نهيي كه امام عليه‌السّلام مي‌كند واجب الكفّ است.

آن‌وقت حالا اگر امام عليه‌السّلام بگويد كه آن امري را كه من كردم را اتيان كن. ما بايد در اينجا دو حال را فرض كنيم؛ يا اين امر أمرٌ على أمر و تأكيدٌ على الأمر است؛ در بعضي از موارد مولا امر روي امر مي‌كند و مي‌گويد: «الوُضوء عَلىٰ الوضوء نورٌ على نور» اين امر بر امر است، واجباتي كه ما داريم بر دو قسم هستند؛ بعضي از اين واجبات واجبند و الزامي هستند ولي الزام غير مؤكّد! بله، خيلي از مسائل هست كه اين‌طور است، در محرمات هم يك حرام موكّد داريم و يك حرام غير مؤكّد؛ آيا استماع غنا با قتل نفس محترم از نظر حرمت يكي است؟! شما يك استماع غنا كنيد و بگوييد كه با قتل نفس محترمه يكي است! يا من‌باب‌مثال حرمت زنا با حرمت شرب خمر يكي است؟! نه، حرمت زنا خيلي بالاتر از اين است كه كسي شرب خمر كند.

آن‌وقت خود زنا مراتب دارد؛ زناي با بيوه و ثيّبه با زناي با زن شوهردار، يكي است؟! اينها همه فرق دارد. زناي با غير محارم با زناي با محارم همه تفاوت مي‌كند. پس در خود حرام هم مراتب مختلف داريم و اين مراتب مختلف از كيفيت لحن معصوم و عبارت او مشخص است كه نسبت به اين حرام چه درجاتي و چه مقداري داده شده است. در واجبات هم همين‌طور است؛ وقتي مولا يك امر مي‌كند يااينكه مولا در يك مورد، دوتا يا سه‌تا امر مي‌كند، بنابراين مشخص مي‌شود كه اين مورد، مورد آكد است و هردوي اينها الزامی است. در الزام شك نيست؛ بلكه بحث در تأكّد الزام است و در ثوابي كه مترتب بر هردو و عقابي كه مترتب بر ترك هردو است.

وجه اول: اوامر و نواهی مؤكّده

بناءً علىٰ هذا در مورد روايات و آيات و تعابير ﴿أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡ﴾، يا

القضاءِ و الفتوى و العملِ فى كُلّ مسألةٍ نظريّةٍ لم يُعلم حُكمُها بِنصّ مِنهُم عليهمُ السّلام، ص ۱۵۷، ح ۱۰:
«عن موسى بنِ بكرِ بنِ دأبٍ عمّن حدّثَهُ عن أبى‌جعفرٍ عليهِ السّلامُ فى حديثٍ: أنّهُ قال لِزيدِ بنِ عليّ: "إنّ الله أحلّ حَلالاً و حَرَّمَ حَراماً و فَرَضَ فَرائِضَ و ضَرَبَ أمثالاً و سَنَّ سُنَناً" إلى أن قال: "فإن كُنتَ على بيّنةٍ مِن رَبِّك و يَقينٍ مِن أمرِكَ و تِبيانٍ مِن شَأنِكَ فشَأنَكَ و إلاّ فلا تَرومنّ أمراً و أنت مِنهُ فى شكٍّ و شُبهةٍ."»
ترجمه: «موسى بن بكر بن دأب از كسى كه براى او حديث كرد از امام باقر عليه‌السّلام روايت مى‌كند كه همانا خداي عزّوجلّ حلال و حرامي وضع فرموده و چيزهايي را واجب ساخته و مثل‌هايي زده و سنت‌هايي را مقرر داشته و تو اگر گواه روشنى از پروردگار خود دارى و يقين به وظيفهٔ خود دارى و كارت پيش خودت روشن است خوددانى وگرنه پيرامون شك و شبهه مگرد.» (محقق)

ما بايد بگوييم اين يك امر مؤكّد بر اوامر آنها است و جنبهٔ ارشاد ندارند، اينها براي خودش امر هستند يعني دو جنبه در اين امر براي خودش لحاظ شده است؛ يعني فاصل بين ارشاديت و موضوعيت؛ يكي جنبهٔ ارشاد به آن اوامر و نواهي مولويه است و يكي جنبهٔ تأكيد بر آن لحاظ آن مسئلهٔ ولايت است. به اينكه اين مكلف صرف امر خدا را اتيان كند، اين يك مطلب است و استمساك به كلام امام و اخذ به كلام امام يك مطلب ديگر است. يك وقتي منظور خدا از اين اوامر و نواهي مولوي اين است كه مردم اين اوامر و نواهي را اطاعت كنند؛ چه امام اين را مطرح كند و چه غير امام مطرح كند، به اين كار ندارند. مي‌گويد كه هر كسي اين امر به گوشش مي‌رسد بايد اين را اطاعت كند و اين نهي وقتي به سمعش مي‌رسد بايد كفّ نفس كند؛ يعني صرف اتيان امر و نهي ملاك براي منظور مولا است. يك وقتي مولا غير از اين مطلب يك قصد ديگري دارد و آن تمسك به كلام امام است! مي‌گويد كه امام را نبايد رها كني! التفات كرديد؟! كاري به امر امام ندارد كه امام به تو امر مي‌كند يا نمي‌كند؛ امام به تو مباح مي‌كند يا غير مباح مي‌كند، مي‌گويد كه مسئله، مسئلهٔ تمسك به امامت است؛ نه به اوامر ونواهي امام! به نفس امام بايد تمسك كرد گرچه خب امام بدون امر و نهي هم نمي‌شود.

در ﴿أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ﴾ ارشاد به كلام و اوامر و نواهي نيست، مي‌گويد كه بايد امام را داشته باشيد تا در اينجا نجاح و فلاح براي شما پيدا بشود! اطاعت يعني به‌دنبال رفتن يعنى به‌دنبال كسي ديگر نرود. اين مسئله جداي از ارشاد به يك اوامر و نواهي است كه در اينجا هست؛ يعني اضافهٔ بر آن اطاعتي كه يك مكلف بايد به اوامر و نواهي اتيان كند، ـ اين مطلب به‌جاي خود محفوظ و اين مسئله مفروغ عنه و موضوعٌ عنه است ـ جداي از اين خدا مي‌خواهد يك مسئلهٔ ديگري را بگويد و آن مطرح بودن امام در ميان جامعه است! ﴿أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡ﴾ مي‌خواهد اين را بگويد. يعني اطاعت خدا و اطاعت رسول و اطاعت اولو الأمر؛ نه كسى ديگر. مى‌خواهد اين معنا را بگويد! اين معنا منظور است.

اگر عُمر بگويد كه نماز بخوان، آن نمازي كه عمر بگويد فايده‌اي ندارد! اگر ابوبكر بگويد كه جهاد كن ولو اينكه جهاد درست باشد، جهادي كه ابوبكر مي‌گويد فايده ندارد! منظور فقط تكليف نيست و منظور فقط اطاعت نيست، منظور اطاعت از امام است نه اطاعت از عمر و ابوبكر و عمرها و ابوبكرها! از امام بايد اطاعت كرد، چه به تو امر كند يا به تو امر نكند! منظور اين نكته است. نه مي‌شود گفت كه اين امر، امر ارشادي است و نه اين امر، امر مولوي است كه دلالت بر يك موضوع خاصّي كند؛ بلكه اين حكايت مي‌كند بر يك واقعيتي كه ما نظاير آن واقعيت را داريم. درست شد؟!

وجه دوم: حكايت از مرتكزات مختفيه

يا اين‌طور است يااينكه اين اوامر ـ قسم دوم ـ حكايت از بعضي از آن موارد مرتكزهٔ مختفيه مي‌كنند كه نقلي بر آن نيامده است؛ مانند روايات يا آن ادلّه‌اي كه حكايت از احكام عقلي مي‌كنند. حالا حتماً بايد حكم عقل در تابلو نوشته شود؟! يعني من‌باب‌مثال در يك جامعه احكام عقلي و مستنبطات عقلي و سيرهٔ عقلائيه را در اعلانات مي‌نويسند؟! نه، اينها مرتكزات عقليه است و هر كسي عقلش را اعمال كند و به‌كار بيندازد و نسبت به عقل خودش استمرار داشته باشد، ممكن است همين قواعد و استنباطات عقلي را ابراز كند؛ يك كسي ممكن است ده‌تا قاعدهٔ عقلي و يك كسي ممكن است بيست قاعدهٔ عقلي را ابراز كند و همهٔ اينها قواعد عقلي است.

پس حتماً لازم نيست در اوامر ارشاديه و در اين‌گونه اوامر يك مسئله‌اي منقول باشد؛ مثل اينكه مولا در روز سبت گفته كه أكرم العلماء يوم الجمعة أو ليلة الجمعة و بعد فردا بگويد كه إفعل ما أمرتُك يوم السبت، اين ارشاد به آن حكم عقل است. نه! ممكن است اين عبد از مولا يك اوامري در نظرش باشد ـ ولو مولا نگويد و مطرح نكند ـ بعد اين مولا بگويد كه آنچه را كه تو از من مي‌داني و مرتكَز ذهن تو است، آن را اتيان كن. گرچه مولا نگفته است كه اتيان كن؛ ولي سيرهٔ مولا و دأب مولا بر اين

است که اگر مشکلي پيدا بشود ليلة الجمعة علماء را اکرام کند ولو اينکه امشب را نگفته است، اما عبد از قرائن و شواهد متوجه مي‌شود.

اوامر ارشادي حتماً اين نيست که فقط اين اوامر ارشادي به آن مطلب گفته شده و مطرح شده و منقول به صراحت ناظر باشد نه‌خير، در تمام اين اوامرى که اوامر ارشادي به حکم عقل است، شما چه مي‌گوييد؟! خب عقل که حکمش منقول نيست؛ بلکه در اذهان است و اوامر شرعي هم ناظر به همان حکم عقل است؛ مثلاً وجوب عدل، قبح ظلم، حرمت کذب، وجوب صدق، اداء امانت و حرمت خيانت، تمام اينها احکام عقلي است و تمام اينها جزو مستقلات عقليه است ولي شارع هم در اينجا اينها را بيان کرده است.

همهٔ اينها ناظر به آن مختفيات و مرتکزات است ولو اينکه عقل نقل نکرده است عقل که نقل نمي‌کند بلکه در آن مرتکز است. لعلّ اينکه اخبار شبهه ناظر به احکام مختفيهٔ شرعيه است؛ يعني در شرع، عقل در يك همچنين مواردي شبههٔ وجوب احتياط شرعي را مي‌دهد و «قِف عِندَ الشُّبهة» ناظر بر همان حکم مختفيه است. لازم نيست حتماً به‌عنوان يك روايت صريح در يك مورد خاص امام عليه‌السّلام مورد کفّ نفس را بيان کند و «قِف عِندَ الشُّبهة» ناظر به اين مورد باشد. نه‌خير، همين‌که انسان اجمالاً وقتي که نگاه به شرع و قوانين کند اجمالاً اهتمام شرع را نسبت به موارد ادراك مي‌کند و اگر الاغ هم باشد اين را مي‌فهمد چه برسد به مردم! اگر يك حيوان باشد مي‌فهمد که بالأخره شرع بين حرمت غناء و قتل نفس محرّمه فرق گذاشته است! من‌باب‌مثال اگر حيوان هم باشد مي‌فهمد که در شرع بين نکاح و إناء مشتبه بين الماء و الخمر فرق است؛ آيا مجامعت با زنى که حالا انسان شک دارد که زنش است با شرب إناء مشتبه يکي است؟! خب اين را هر الاغي مي‌فهمد! حالا چه برسد به اين انسان! بگذريم که حالا همه چيز زياد شده است! اين مشخص است که مي‌فهمد.

اين حالتي را که انسان از اهتمام تشخيص مي‌دهد، امام عليه‌السّلام اين حالت را با «قِف عِندَ الشُّبهة» بيان مي‌کند. بنابراين در اوامر ارشادي لازم نيست حتماً صريحاً آن جنبه لحاظ بشود؛ بلکه منظور اين است که در اوامر ارشادي فقط جنبهٔ ناظريت صرفِ تنها نيست و ممکن است يك مقداري جنبهٔ الزام مولوي که براي تحقق آن حکم مرتکَز باشد در اينجا اعمال شده باشد. فلهذا چطور ممکن است که بگوييم که اين روايات با اين حدّت و شدت صرفاً ارشاد هستند و هيچ از خودشان دلالت ندارند و انگارنه‌انگار که اينها را امام گفته است؟! يعني چه؟! حالا بيشتر راجع به اين روايت بحث مي‌کنيم و روايات را نقل مي‌کنيم.

خلاصه در روايات نمي‌توانيم به صرف ارشاد بودن [اين‌طور بگوييم]، بله يك وقت همان‌طوری‌که گفتم ارشاد است و اين صرف حکايت است؛ ولى يك وقت ارشاد است به يك مسئله‌اي است که ممکن است آن مسئله مختفي باشد و به‌واسطهٔ اين ارشاد اثبات آن مسئلهٔ مختفي يا مسئلهٔ معلوم و يا مظنون بالإجمال باشد. علىٰ‌کلّ‌حال موارد مختلف است.

تلميذ: در مورد ﴿أَطِيعُواْ ٱللَّهَ﴾ آيا قسمت اولش ﴿أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَأَطِيعُواْ ٱلرَّسُولَ وَأُوْلِي ٱلۡأَمۡرِ مِنكُمۡ﴾ ارشادی است و در مورد اولى الأمر مولوی است؟

استاد: نه فرقی نمی‌کند.

تلميذ: بيشتر برای ثبوت آن اولى الأمر است؟

استاد: به يک نسق است، آيه می‌خواهد بگويد که يک امر است و يک راه است و يک ميزان است و خدای بدون پيغمبر صلّى الله عليه و آله و سلّم و بدون امام معنا ندارد! پيغمبر بدون خدا و بدون امام معنا ندارد! اين سنّی‌ها حالا پيغمبر و خدا را قبول می‌کنند و امام را قبول نمی‌کنند. در اينجا خدا می‌خواهد بگويد که خدا و پيغمبر و امام، همهٔ اينها يک امر واحد هستند و اين مسئله نبايد ترک بشود.

اللهم صل على محمد وآل محمد